

ایرانیان و تجارت دریایی خلیج فارس

در قرون اولیه اسلامی

دکتر محمد باقر وثوقی



برتری ایرانیان در امور سیاسی و اقتصادی نواحی جنوبی خلیج فارس پیش از اسلام امری غیر قابل انکار است. تفوق عنصر ایرانی در بخش سیاسی و اقتصادی «عمان» و نواحی مجاور آن پیش از بخش‌های دیگر خود را نمایان می‌سازد. تقریباً کلیه منابع موجود متفق القول‌اند که امور سیاسی و اقتصادی این بخش مهم پیش از مهاجرت اعراب جنوبی «ازد» (Azd) به عمان، یکسره در کنترل ایرانیان بوده است.

تاریخ دقیق استقرار ایرانیان در جزایر و سواحل جنوبی خلیج فارس مشخص نیست. همین قدر می‌دانیم که از اواسط عهد دولت اشکانی یعنی در حدود ۸۰ سال قبل از میلاد، سواحل عمان و جزایر مجاور آن جزء خاک ایران محسوب می‌شده است.^۱ بعد از مرگ هرمز دوم پادشاه ساسانی در سال ۳۰۹ میلادی و دوره خردسالی پرسش شاپور دوم، مهاجرین عرب که به تدریج در سواحل عمان و بحرین رو به افزایش بودند موقعیت را مناسب دیده به سواحل ایران دست درازی می‌کردند. در سال ۳۲۶ میلادی شاپور دوم،

۱. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، ص ۱۶.

که از تعرضات مهاجرین عرب به حدود فارس سخت متغیر شده بود با جماعتی از ایرانیان از راه بندر «الخط» از بنادر نزدیک «ابوظبی» پیاده شد و جمع کثیری از شورشیان عمان و بحرین را کشت و به یادگار فتوحات خود، شهری به نام شاپور ساخت که تا ظهور اسلام باقی بود.^۱ «بحرين و عمان و يمن» و نواحی دور دست آن همچنان تا ظهور اسلام و انقراض سلسله ساسانی توسط ایرانیان اداره می شد و مهاجرنشینان ایرانی در آن نواحی فعال بودند.^۲ موئخ دمشقی در کتاب مشهور خود «تاریخ مستبصر» که در اوایل قرن هفتم هجری به نگارش درآمده، فهرستی از اسمای پادشاهان عجم را که بر «یمن» و نواحی مختلف آن حکومت داشته اند ارائه کرده است.^۳

پادشاهان ساسانی، ایرانیان را به فعالیت‌های تجارت دریایی تشویق و ترغیب می کردند.^۴ بنادر «أبله»، «تجیرم» «مهروبیان» و «سیراف» توسعه داده شد. اردشیر اول بندرهایی چند در کناره خلیج فارس بنا کرد و کشتی‌های ایران در دوره ساسانی به سرزمین‌های دور دست آفریقا دست یافتند و توانستند در آن ایام باکشورهای هندوستان و چین روابط بازرگانی برقرار سازند. براساس گفتة «چا او جوکوا» «chau-Ju-kua» و قایع نگار چینی، فعالیت‌های بازرگانان پوسی (po-si) - ایرانی - در بنادر چین طی آخرین سال‌های حکومت ساسانیان از شهرت بسزایی برخوردار بود.^۵ در این سفرها، از بنادر عمان، بحرین و ابولوگوس که بعدها «ابله» نامیده شد، استفاده می گردید. تا آنجا که مربوط به عمان می شود بایستی گفت که این سرزمین پیش از اسلام در تسلط سیاسی و اقتصادی ایرانیان قرار داشته است. «حورانی» در تأییف خود «دریانوردی عرب»، عنصر ایرانی را در بندر عربی نیرومند دانسته و تمامی بندرها را کم و بیش قلمرو شاهنشاهی ساسانی می داند. او می افزاید «بسیاری از عرب‌های ازدی عمان به دین مزدایی گرویده بودند».^۶ رونق آیین‌های ایرانی تا اوایل قرن چهارم هجری در این ناحیه به چشم

۱. فتوح البلدان، ص ۱۰۶. ۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۸۹. ۳. تاریخ مستبصر: صص ۱۱۸-۱۱۹.

۴. دریای پارس و سرزمینهای متصالع، ص ۴۱.

5. Chines and Arab trade in the 12th and 13th centuries,p.16

۶. دریانوردی عرب، ص ۶۱.

می خورد. «ناخدا بزرگ شهریار» که در اوایل قرن چهارم از عمان دیدن کرده است از تاجیری یهودی نام می برد که در جشن مهرگان یک ظرف چینی سیاه رنگ با سریوش طلا به حاکم آن دیار پیشکش داده است.^۱ نام عمومی منطقه «عمان» پیش از اسلام «مزون» بوده است که واژه‌ای ایرانی است.^۲ در کارنامه «اردشیر بابکان» اهالی «مزون» کتار تازیکانی هستند که در سپاه ایرانشهر در ساحل اردشیرخوره به نبرد می پرداختند.^۳ «سرحان بن سعید الاذکوی العماني»، صاحب کتاب کشف الغمة الجامع لأخبار الامة که یکی از منابع مهم تاریخ عمان به شمار می آید، نامگذاری «مزون» را به «کسری» نسبت داده^۴ و به تفوق ایرانیان پیش از مهاجرت قبیله «ازد» به عمان با صراحة اشاره کرده است، برتری ایرانیان در امور عمان را «میلز»، در کتاب خود با عنوان ممالک و قبایل خلیج فارس به سختی و با کراحت پذیرفته و تلاش بسیاری نموده تا آن را کم رنگ جلوه دهد.^۵

مهاجرت اعراب جنوب از یمن به منطقه عمان یکی از تحولات مهم پیش از اسلام است که ارتباط مستقیمی با تاریخ ایران و نواحی جنوب آن دارد. احتمالاً چندین سوچ مهاجرت از جنوب عربستان به عمان صورت گرفته است، اما مهاجرتی که باستی مورد بررسی دقیق تاریخی قرار گیرد مربوط به قبیله «ازد» است که به رهبری «مالک بن فهم» انجام شده است.^۶ مورخ عمانی «سرحان بن سعید الاذکوی» در کتاب کشف الغمه به تفصیل راجع به مهاجرت قبیله «ازد» سخن گفته است. این مورخ اگرچه بازنویسی قسمت‌هایی از تاریخ کشورش را با تمایلات قبیله‌ای همراه کرده است، اما روی هم رفته نوشه‌های او مهم و قابل بررسی است. بنا به گفته او عامل و انگیزه‌ای که «مالک بن فهم» را مجبور به ترک یمن و مهاجرت به عمان نمود، بسیار ناچیز و بی اهمیت بوده است.^۷ هنگامی که مالک به عمان رسید، دید که ایرانیان، این سرزمین را به نام داراشاه، پسر دارا، پسر بهمن در دست دارند و مرزبان ایرانی مرکز حکومت خود را شهر

^۱. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۴۷

^۲. ایرانشهر، ص ۹۵

^۳. عجایب هند، ص ۸۸

⁴. The countries and tribes of the persian Gulf, pp.26.27

^۵. تاریخ عمان، ص ۲۶

⁶. همان، ص ۵۸

^۷. کشف الغمه، ص ۱۹

«جمشیدگرد» نزدیک بندر «صحار» قرار داده است. «مایلز» که خود طی سال‌های ۱۲۸۹ ه.ق. / ۱۸۷۲ م. تا ۱۳۰۴ ه.ق. / ۱۸۸۶ م. به عنوان کنسول بریتانیا در مسقط خدمت می‌کرده است،^۱ «جمشیدگرد» را منطبق بر منطقه‌ای دانسته که در زمان او معروف به «جبل خرابه» *Jebel Gharabeh* و به عنوان «فلج السوک» *Felej alsook* [شهرت داشته است. او می‌نویسد خرابه‌های این شهر هنوز نیز در محل باقی است و به چشم می‌خورد.^۲ «مالک» از طریق بندر «قلهات» وارد منطقه «بریمی» شده و از آنجا قاصدی به سوی مرزبان ایرانی فرستاده، زمینی برای سکونت قبیله خود درخواست می‌کند. مرزبان ایرانی و مشاورانش تقاضای «مالک» را نپذیرفتند و کار به خصوصت و جنگ کشیده شد. در این نبرد ایرانیان از فیلهای جنگی استفاده می‌کردند و «ازدی‌ها» بر سواره نظام خود متکی بودند. طی سه روز نبردی خونین بین طرفین روی داد که پیروزی نهایی با کشته شدن مرزبان، از آن «مالک» و قبیله‌اش شد.^۳ ایرانیان خواستار مatarکه جنگ شدند و به دنبال آن، مذاکره پیرامون موضوع مورد نزاع آغاز شد و ایرانیان برای تخلیه عمان مهلت یک ساله‌ای خواستند و بعد از آن به بندر «صحار» عقب نشسته و مالک هم روانه قلهات شد. «ابن مجاور» بنای «قلهات» را به «مالک» نسبت داده و وجه تسمیه آن را طی داستانی نقل کرده است.^۴ تاریخ دقیق مهاجرت «ازدی‌ها» به عمان به درستی مشخص نیست، اما از آنجایی که «سرحان» مدتی بعد از ورود «مالک» به «عمان»، تسلط ماسانیان را بر آن منطقه ذکر کرده است، احتمالاً تاریخ مهاجرت ازدی‌ها پیش از سال ۲۲۴ م. یعنی آغاز سلطنت اردشیر است.

مورخین عرب شکسته شدن سد بزرگ «مارب» را علت اصلی مهاجرت‌های پی دریی از جنوب به شرق عربستان می‌دانند.^۵ از هم گسیختگی اجتماعی موجب شده در تعمیر و بازسازی سد توفیقی حاصل نگردد و به دنبال آن مهاجرت مردم به اطراف آغاز شد. «سرحان بن سعید» درباره موج مهاجرت‌های متوالی به «عمان» می‌گوید: «قبیله ازد بدون وقه به مهاجرت خود ادامه دادند تا آنجاکه تعداد آنان رو به فزو نی نهاد و قدرت و

1. The countries and tribes..., p.29

2. Ibid, p.27

۵. تاریخ مستبصر، ص ۲۴۹.

۴. تاریخ مستبصر، ص ۲۷۲.

۳. کشف الغمہ، ص ۲۱.

شهرتی بسزا یافتند و عاقبت عمان را به تصرف درآورده و نفوذ خود را تا سرزمین «احساء» در خاک عربستان گسترش دادند.^۱ «سرحان بن سعید» واقعه کشته شدن «مالک بن فهم» توسط فرزندش «سلیمه» را با داستان پردازی بسیار زیبایی بیان کرده است. بر این اساس «سلیمه» که در یک حادثه به اشتباه، پدر خود را به قتل رسانیده بود و برادرانش به همین دلیل با او دشمنی می‌ورزیدند ناگزیر به سمت سواحل ایران مهاجرت نموده، با همراهانش در بندر «جاسک» اقامت گزید. بعدها همسری اختیار نمود و صاحب فرزندانی شد که به «بنی الاسفاهیه» معروف شدند. مهاجرت قبایل «ازد» پیش از اسلام به نواحی کرمان در هیچیک از منابع نیامده است و اخبار «سرحان بن سعید» در این مورد منحصر است و نمی‌توان بدان متکی شد. هرچند این امر بیانگر این مطلب است که در طول تاریخ بین سواحل عمان و ایران رفت و آمد بسیار برقرار بوده است. نکته قابل توجه در این میان اقامت عناصر ایرانی در بندر «صحرار» و استقرار عناصر مهاجر یمن در منطقه «قلهات» است که بعدها در نواحی داخلی عمان گسترش یافته است.

دوره دوم تماس‌های ایرانیان و اعراب مهاجر «ازد» در اواخر عصر ساسانیان و احتمالاً در جریان حمله سپاهیان ایران به فرماندهی «وهرز دیلمی» به یمن صورت پذیرفته است.^۲ کشته‌های ایرانی از طریق بندر «أبله» به «بحرين» و سپس به «عمان» و از آنجا به سمت یمن رسپار شدند.^۳ «ابن بلخی» از غرق شدن دو کشتی از ناوگان ایرانیان خبر داده است.^۴ «طبری» و «حمزة اصفهانی» و «ابن بلخی» در این حمله دریایی، نامی از «عمان» نبرده‌اند، اما صاحب کشف الغمہ در این باره آورده است: «ایرانیان در زمان حکومت «جلنڈی بن مستیر» و در زمانی که حکومت ایران در دست ساسانیان بود به عمان برگشته و بین ایشان و «جلنڈی» صلح برقرار شد و نیروهای چهار هزار نفره ایرانی در نواحی ساحلی عمان حکومت کرده، «ازدی‌ها» در نواحی داخلی، قدرت خود را حفظ

۱. کشف الغمہ، ص ۲۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۸۰-۶۷۳.

3. The countries and tribes of the persian Gulf.p.26

۴. فارستامه، ص ۲۳۷.

نمودند و این امر تا ظهور اسلام تداوم یافت.^۱ اشاره «سرحان بن سعید» به استقرار ایرانیان در تواحی ساحلی، در آستانه ظهور اسلام و تداوم حیات سیاسی امراض ایرانی بر سواحل عمان با عنوان عمومی «مرزیان» می‌تواند نشان از برتری ایرانیان بر امور تجارت دریایی داشته باشد.

دریانوردی در خلیج فارس جزء لاینفک فعالیت تجاری و دریایی ایران در دوره ساسانیان بوده است. در زمان اردشیر اول تبادل کالاهای در ساحل دریا و رودخانه‌ها در بین النهرین و در امتداد سواحل شمال خلیج فارس رونق بسزایی داشته است.^۲ «بلادری»، «ابله» بندر تجاری مهم ایران در ساحل شمالی خلیج فارس را دروازه و لنگرگاه بحرین و عمان و هند و چین دانسته است.^۳ «گابریل فراند» براساس شواهد زبان‌شناسی و در یک تحقیق به یاد ماندنی، تفویق عنصر ایرانی را بر تجارت دریایی پیش از اسلام و تأثیرش را بر ادبیات تجاری عرب نشان داده است. او در این باره می‌نویسد: «به یقین می‌توان گفت که سفرهای دریایی پیش از سده نهم میلادی تنها به وسیله دریانوردان ایرانی انجام گرفته و آنها در تجارت با خاور دور مقدم بر اعراب بوده‌اند».^۴ «اشپولر» رونق زبان فارسی را به عنوان زبان دادوستد، دلالت بر برتری ایرانیان در تجارت دریایی دانسته است.^۵ «جورج حورائی» در مقایسه بین عناصر ایرانی و عرب در تجارت دریایی چنین تیجه‌گیری کرده است: «عنصر پارسی در بندرها (بنادر عربی) نیرومند بودند و بندرها کم و بیش جزء قلمرو شاهنشاهی ساسانی به شمار می‌رفت. بسیاری از عرب‌های ازدی عمان به دین مزدایی گرویدند. در بندر «ابله» مردم کرانه‌نشین آمیخته‌ای از پارسیان و عرب‌ها بودند».^۶

در عصر ظهور اسلام وجود ایرانیان در بندر مشهور «صحار» در عمان، بیش از جاهای

۱. دریانوردی در خلیج فارس، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸، ص ۴۰۰.

۲. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، صص ۱۶-۱۷.

۳. L' Element Person sans les textes nautiques, p.224

۴. فتح البلدان، ص ۱۹۵.

۵. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۲۷۱.

۶. دریانوردی عرب، ص ۶۱.

دیگر به چشم می‌خورد. پیامبر اسلام به وسیله «عمرو عاص» نامه‌هایی خطاب به «عبدو جیفر» از بزرگان طایفه «ازد» ارسال کرد. اولین منزلی که «عمرو عاص» بر آن وارد شد شهر «دستجرد» نامیده شده که توسط ایرانیان بنیان شده بود.^۱ از اشارات صریح «سرحان بن سعید» چنین بر می‌آید که صحار و نواحی ساحلی عمان در این زمان تحت اداره ایرانیان بوده و نواحی داخلی آن زیر نظر اعراب «ازدی» به ریاست دو برادر به نام‌های جیفر و عبد از طایفه «جلندی» اداره می‌شد. جزئیات مسلمان شدن مردم «عمان» تنها در کشف الغمہ ذکر شده است که بر اساس آن تمام ساکنان عمان بجز ایرانیان، اسلام را پذیرفتند و «ازدی‌ها» به همین دلیل به ایرانی‌ها حمله کردند و فرمانروای ایشان به نام «مسکان» را کشتند و شهر «جمشیدگرد» را محاصره نمودند. ایرانیان به ناچار تسلیم شدند و تمام اموال و فقود خود را بر جای نهادند و از آنجا مهاجرت نمودند.^۲

«میلز» ضمن بیان این رویداد، با زیرکی تمام، دلایل اصلی این درگیری‌ها را تضاد نژادی «آریایی‌ها» و «سامی‌ها» دانسته است.^۳ آنچه که «راس» در کتاب خوبیش نقل کرده نیز دقیقاً با روایت «سرحان بن سعید» مطابقت می‌نماید.^۴ جدای از تحلیل‌ها و برداشت‌های گوناگون، آنچه جلب توجه می‌نماید اجتماع ایرانیان در شهری مستقل با نام «دست گرد» و به حاکمیت فردی ایرانی بنام «مسکان» است که نشانگر تداوم حضور عناصر ایرانی در منطقه‌ای است که بعدها تأثیر بسزایی در تفوق ایرانیان در خلیج فارس داشته است.

انتقال قدرت ساسانیان به اسلام در خلیج فارس تأثیر ناچیزی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی بنادر آن بر جای گذاشت. تجار و بازرگانان ابله و بصره و سیراف و صحار عمدتاً ایرانی ماندند.^۵ «ای چینگ» مسافر چینی که در سال ۵۱ ه.ق. / ۶۷۱ م. به سمت

۱. کشف الغمہ، ص ۳۷-۳۸.

۲. همان مأخذ، صص ۳۷-۳۸.

3.The countries and tribes of the persian Gulf,p.33

4.Annals of Oman,Baptist mission press,1794.p.79

۵. دریانوردی در خلیج فارس، فرهنگ ایران زمین، ص ۲۰۵.

«سوماترا» در حرکت بود، در سفرنامه خویش برخورد خود را با یک کشتی «پوسه» - ایرانی - ذکر کرده است.^۱ رفت و آمد کشتی های ایرانی به چین از «ابله» توسط «بلادری»^۲ و «طبری»^۳ تأیید می شود. «ناخدابزرگ شهریار» مؤلف «عجایب الهند» روایت ناخداei ایرانی به نام «عبدهره» از اهالی کرمان را نقل کرده که راهنمایی یک کشتی چینی را بر عهده داشته و هفت بار مسیر «چین» را پیموده است.^۴ «سلیمان سیرافی» که اثر مشهور خود را به نام سلسلة التواریخ در سال ۲۳۷ ه.ق. نوشته، درباره سیراف آورده است: «ایستگاه سفایین تجاری چین در ممالک اسلامی است. به طور کلی کالاهای صادره از کشورهای اسلامی از بصره و عمان و دیگر بنادر در سیراف به سفایین چینی انتقال داده می شود». ^۵ «مسعودی» در سال ۳۰۴ ه.ق. همراه با کشتی های سیرافی از شهر «صحار» که او آن را مرکز عمان دانسته به «دریای زنگ» رفت و تا دیار «سفاله» پیش رفته است.^۶ در زمانی که مسعودی در آن دیار به سر می برد، یعنی در اوایل قرن چهارم، ایرانیان ساکن «صحار» هنوز نام قدیمی «مزون» را برای منطقه «عمان» بکار می بردند. «مقدسی» که در نیمة دوم قرن چهارم از «عمان» دیدن کرده درباره آن می نویسد: «صحار قصبه عمان است و امروزه بر کرانه دریای چین شهری مهمتر از آن نیست، آبادان، پرجمعیت، پرثروت با گردشگاه های دلانگیز، میوه خیز و پرخیر، دارا از زبید و صنعت است. بازارهای شگفت انگیز دارد، شهری است که بر لب دریا کشیده شده است، ... درگاه چین و انبار خاور زمین و عراق و پناهگاه یمن به شمار می آید. فارسی ها در آن اکثریت دارند». ^۷ او درباره روتق زیان فارسی در بازار صحار و جده نیز آورده است: «زیان مردم منطقه، تازی است مگر در صحار که در بازار به فارسی سخن می گویند و یکدیگر را می خوانند، بیشتر مردم عدن و جده فارس هستند». ^۸ «اوین» استقرار بازرگانان ایرانی

1.A Record of The Budhist Relegion,V.2.p.5

۲. فتح البلدان، ص ۱۹۵ (او ابله را دروازه و لنگرهای بحرین، عمان و هندوچین نامیده است).

۳. تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۸۰-۶۷۳، نام ابله را «فرج الهند» نامیده است.

۴. عجایب هند، ص ۶۸. ۵. سلسلة التواریخ، ص ۳۳. ۶. مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰۵.

۷. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۳۱. ۸. همان مأخذ، ص ۱۳۶.

در «صحار» را عامل اصلی رونق آن دانسته که در رقابت با «سیراف» خود را نشان می‌داده است.^۱ «استخری» نوشته است که اساس تجارت جده با ایرانیان است و ایرانی‌ها طبقه حاکمه هستند^۲ و در این بندر در کاخ‌های باشکوه زندگی می‌کنند. ایرانی‌ها طبقه حاکمه هستند^۲ و در این بندر در کاخ‌های باشکوه زندگی می‌کنند. «مقدسی» بیشتر کارکنان کشتی‌سازی و کشتیرانی را ایرانی می‌داند. در این دوره متتابع چیزی به طور مکرر به جامعه تجار ایرانی و عرب در کاتتون (خانق) اشاره می‌کنند و به ویژه بندر سیراف را به عنوان بندر سفارش کالا ذکر می‌کنند. «گاستون ویت» از یک تاجر سیرافی نام می‌برد که به هندوستان مسافرت کرده و از آنجا نمایندگانش را با مال التجارهای به ارزش پانصد هزار دینار به چین فرستاده است. سیرافی‌ها نه تنها در تجارت "شرق دور" بلکه در تجارت آفریقای شرقی نیز سهم عمده‌ای داشته‌اند. از توصیف جغرافی نویسان قرون اولیه اسلامی به خوبی روشن است که در مسیر دریانوردی به سمت هندوستان و چین دو نقطه از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است. «سیراف» در بخش شمالی خلیج فارس و «صحار» در سواحل جنوبی، که هر دو بخش به طور کلی در کنترل ایرانیان قرار داشته است. این دو بندر به عنوان مکمل همدیگر در رفت و آمد‌های کشتی‌های این مسیر عمل می‌کرده‌اند.

لازم به ذکر است کشتی‌هایی که از بندر «ابله» یا «سیراف» به سمت هندوستان و چین حرکت می‌کرده‌اند در انتخاب دو مسیر مختار بوده‌اند: مسیری که با نام «مسیر کرانه نوردی» نامیده می‌شود که سواحل ایران را پیموده و به شهرهای ساحلی هندوستان رسیده و از آن پس تا چین را کرانه نوردی می‌کرده‌اند، و مسیر دوم که به عنوان «مسیر دریانوردی» نامیده می‌شود از «ابله» یا «سیراف» مستقیماً به طرف «صحار» و از آنجا به سمت بنادر هندوستان و سپس چین می‌رفته است. منازل مختلف مسیر کرانه نوردی از بصره و ابله و سیراف تا هندوستان و چین توسط «سلیمان سیرافی» در سال ۲۳۷ ه.ق. / ۸۵۱ م. و ابن خردادبه در سال ۲۳۴ ه.ق. / ۸۴۸ م. و مسعودی در سال

1.La ruine de Siraf et les routes du Golfe persique aux Xle et XIle siecles, Cahier de civilisation medievale, 2, p.26

۳۰۴ ه.ق. ۹۱۶ م. توصیف شده است. «سلیمان سیرافی» راه کرانه نورдан را از بصره به ابله و آبادان و دُراق الفرس و مَهروبان و سینیز و جنابه و تَریمان سیراف و بنی عامره و هرمز و مکران و تیز و نهایتاً به دیَل ختم کرده است.^۱ ابن خردادبه از مسیر «بصربه و خارک و لاؤان و آبرون و خین و گیس و آبرکاوان و ارموز و تارا و دیَل یاد کرده است.^۲ شرح «مسعودی» از این مسیر انطباق بیشتری با گفته های «سلیمان سیرافی» دارد. مسعودی از مسیر ابله، دورق و مَهروبان و سینیز و جنابه و تَجیرم سیراف و ابن عُماره و هُمز و مُکران و دیَل یاد کرده است. کرانه نوردان می توانستند این مسیر را به دور از اضطراب های معمول «دریانوردی» طی کرده به تبادل کالا در طول مسیر اقدام نمایند. مسیر دیگر که آن را «مسیر دریانوردی» نامگذاری کرده اند از سیراف مستقیماً به سمت صُحَار یا مَسْقط می رفت و کشتی ها پس از ذخیره کردن آب کافی در صُحَار یا مَسْقط مستقیم از میان اقیانوس هند به قصد «کولم لی» در «مالا بار جنوی» می راندند و از آنجا به طرف چین حرکت می کردند.^۳ بر این اساس «عمان» طی سه قرن اول هجری عملاً به دو بخش نفوذ ایرانیان و ازدی ها تقسیم شده بود. منطقه نفوذ «ازدی ها» نواحی داخلی و منطقه نفوذ ایرانیان شامل سواحل عمان می شد که مهمترین بنادر آن «صُحَار» و «مسقط» به استناد مورخین و چغرا فی نویسان عصر، در حاکمیت ایرانیان قرار داشته و امور سیاسی و اقتصادی آن به دست آنان اداره می شد.

طی این دوره، منطقه عمان «داخلی»، شاهد جنگ ها و رقابت های شدید بین قبایل عرب بوده است. تقسیم بندهی نیروهای عرب به دو گروه عقیدتی «اهل سنت و خوارج» و قبیله ای «نزار و ازد» و جنگ های بی پایان این گروه ها، شرایط ویژه ای را برای ساکنین آن به وجود آورد. «میلز» به تفصیل درباره این درگیری ها و اثرات آن بحث کرده و در بخشی از آن چنین نتیجه گیری کرده است: «جنگ های کشنده فرقه ای بین ابابصی ها و سَنیان و دشمنی های نژادی یمنی ها و نزاری ها، مانع هرگونه آرامش و امنیت عمومی

۱. سلسلة التواریخ، ص ۳۳.

۲. مسالک و ممالک، ص ۴۶.

3. The countries and tribes of the persian Gulf, pp.366.7

می‌گشت.^۱

درگیری‌ها بین اهل سنت و خوارج در اوایل قرن سوم هجری در زمان امامت «المهنا ابن جیفر» از امامان خوارج اباضی عمان، به اوج خود رسید. بنا به روایت «سرحان بن سعید»^۲ که «میلز» نیز آن را عیناً نقل کرده است، در زمان امامت «المهنا» نیروهای اتحادیه اهل سنت به رهبری «المغيرة بن روشن الجُلَنْدَی» به «براهمی» لشکرکشی کرده، حاکم آنجا را به قتل رساندند. «ابومروان» نماینده اباضی‌ها با لشکر هزار و دویست نفری خود پس از شنیدن اخبار فتح «براهمی» بدان سمت لشکرکشی کرده، توانست طی یک درگیری خونین «جلندی‌ها» را شکست دهد و کلیه آبادی‌ها و قراء آنان را به آتش بکشد. قتل و غارت و شدّت عمل نیروهای اباضی برعلیه «سینیان» به اندازه‌ای بود که «جلندی‌ها» ناگزیر به صحراء‌های اطراف گریختند و بنا به روایت «کشف الغمة» از این به بعد، اخباری از ایشان در عمان نمی‌شنویم. «جلندی‌ها» که از سینیان متعصب عمان به شمار می‌رفتند پس از این شکست ناگزیر به مهاجرت شدند و براساس شواهد و مدارکی که برای اوّلین بار در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرند، پس از این حمله خونین به سمت سواحل ایران مهاجرت کرده و در نواحی حد فاصل «سیراف تا هرمز» ساکن شدند.

«استخری» که اثر خود را در نیمه اول قرن چهارم هجری تألیف نموده در ذکر طبقات مردم پارس آورده است: «آل گماره، که ایشان را جلندي خوانند، ایشان را مملکتی فراخ و ولایتی تمام و قلعه‌های استوار هست بر کنار دریا در حد کرمان. گویند کی ملک ایشان پیش از روزگار موسی عمران صلوات الله علیه بوده است و از فرزندان آن پادشاه اندکی خدای تعالی گوید «و کان وراء هم ملک یاخذ کل سفينة غصبا»^۳ و تا این غایت هنوز لشکر و عدّت دارند و رصدهای دریا ستانند و هیچ سلطان ایشان را از آن باز ندارد.»^۴ در اوایل قرن چهارم هجری، سرزمین‌های حد فاصل سیراف تا هرمز متعلق به قبایل

1. Ibid,p.70

2. کشف الغمة، صص ۴۹-۵۰. ۳. مسالک و ممالک، صص ۱۴۳-۱۴۴.

۴. همان مأخذ.

عربی ازد، به دو بخش ساحلی تقسیم می‌شد: بخش اول بنام «سیف بنی صفار» و دومی بنام «سیف بنی عماره»، در آن دوره از شهرت بسیاری برخوردار بودند. قلعه این عماره که آن را «دیگدان» نیز نامیده‌اند در عصر «استخری» به قلعه «جلندی» شهرت داشته و به قول او «هیچ کس بر آنجا تواند شدن و آنجا حدگاه است و آن عماره آنجا از کشتی‌ها ده یک ستانند». ^۱ «مسعودی» ^۲ و «سلیمان سیرافی» ^۳ و «ابن حوقل» ^۴ ضمن بیان مسیر کرانه‌نوردی در اوایل قرن چهارم، منطقه بین سیراف و هرمز را به نام «ابن عماره» و «بنی عماره» نامیدند. «جیهانی» در اشکال العالم محدوده قدرت عشایر «بنی صفار» را تا ناحیه «کاریان» در بخش شمالی لارستان دانسته و رئیس ایشان را به نام «احمد بن الحسن الازدی» معرفی کرده است. ^۵ «یاقوت حموی» که اثر خود را در اوایل قرن هفتم هجری تألیف نموده است، قلعه «دیگدان» را محل رصد «بنی عماره» منسوب به «جلندی» دانسته و آنان را از قبیله «ازد» معرفی کرده است. ^۶ طی نیمة دوم قرن سوم هجری طوایف «ازد» به ریاست شخصی به نام «احمد بن الحسن الازدی» توانستند بر بخش بزرگی از ناحیه شمال لارستان کنونی که مقر و جایگاه آتشکده «آذرفرنبغ» بوده غالب آیند و آن منطقه به نام رئیس ایشان «جویم ابی احمد» شهرت یافت. نگارنده طی یک تحقیق جداگانه، نفوذ عناصر «ازدی» به مناطق سواحل جنوبی را بررسی و تاثیر آن را در روند اسلام پذیری این نواحی نشان داده است. ^۷

«ابن بلخی» سیف بنی زهیر و سیف عماره را از نواحی ساحلی فارس دانسته و آن را مقام عرب ذکر کرده است. ^۸ ناحیه‌ای که «بنو عماره» در آن قدرت یافته‌ند منطبق با «ایراهستان» قرن چهارم و پنجم هجری است و این نواحی بعدها به طور کامل در اختیار ملوک لارستان قرار گرفت. بنابراین منطقه ساحلی «هرمز» جزو متصرفات عرب‌های مهاجر «ازد» بشمار نرفته و همه جغرافی نویسان قرن چهارم، هرموز را جزو «دیار کرمان» و همسایه با «سیف بنی عماره» ذکر کرده‌اند. نفوذ قبیله «ازد» طی این دوره یعنی قرن سوم

۱. مسالک و ممالک، ص ۳۶.

۲. مروج الذهب، ص ۱۰۷.

۳. سلسلة التواریخ، ص ۱۳.

۴. صورة الأرض، ص ۷.

۵. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۴.

۶. اشکال العالم، ص ۱۱۱.

۷. فارسنامه، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۸. بیرم دارالاولیای لارستان، قم، انتشارات همسایه، ۱۳۷۵.

و نیمة اول قرن چهارم هجری تنها در نواحی ساحلی همچووار با «هرموز» و «سیراف» صورت پذیرفت و این قبایل با توجه به نامنی‌های شدید در منطقه «عمان» به این بخش‌ها مهاجرت کرده و ضمن برپا کردن قلاع واستحکامات ساحلی توانستند با قدرت نظامی خوبیش کشتی‌های کرانه نوره مسیر بصره و سیراف به سمت هندوستان و چین را وادار به پرداخت باج نمایند. معروف‌ترین قلعه‌ای که به عنوان محل رصد دریایی، عبور و مرور کشتی‌ها را کنترل می‌کرده به نام «دیگدان» بوده که با استقرار طوایف «ازد جلندي» به قلعه «جلندی» نیز مشهور شد. «مارکوارت» این قلعه را منطبق با جایگاه «هفتان بخت» در شاهنامه می‌داند.^۱ استقرار اعراب «ازد» در این نواحی و احتمالاً سختگیری‌های ایشان بر کشتی‌های کرانه نوره خلیج فارس یکی از عوامل عمدۀ لشکرکشی «عمرو لیث صفاری» و بعدها «دلیلمیان» به این منطقه بود.

نیمة دوم قرن سوم هجری در عمان و به ویژه در بخش داخلی آن همراه با تشدید اختلافات دو قبیله عمدۀ یعنی «ازد» و «نزار» است. «میلز» این درگیری‌ها را به خوبی مورد بررسی قرار داده است^۲ و عمان در این دوره بر سر تقسیم قدرت شدیداً گرفتار شد و در جنگ‌های داخلی فرو رفت و همین امر باعث شد تا نهایتاً خلیفه بغداد یکی از رؤسای قبیله «نزار» به نام «محمد بن نور»^۳ راجهٔ تادیه مالیات و فراهم کردن نفوذ خود به آن سمت روانه کرد. «سرحان بن سعید» این حوادث را در بخشی با عنوان «لشکریان خلافت عباسی در عمان» ذکر کرده و از آن به تلخی یاد نموده است. «محمد بن نور» بزرگان قوم را به ذلت کشانید و دست‌ها و پاها و گوش‌های بسیاری را بربید و نهرهای بسیاری را خشکاند و کتب بی‌شماری را سوزانید و عمان با اعمال او از دست مردمش بیرون رفت.^۴ شدت عمل و خشوتی که «محمد بن نور» از خود نشان داد چنان تأثیری بر جای گذاشت که باعث مهاجرت عدّه‌کثیری از مردم گردید. «باجر» کتاب خود را بر

۱. ایرانشهر، ص ۹۷

2. The countries..., p. 746

3. مسالک و ممالک، ص ۲۹ (او را این نور نامیده و شرح لشکرکشی او را ذکر کرده است).

4. کشف الغمہ، ص ۵۴

اساس نوشه‌های یکی از مورخین «اباضی» عمان استوار ساخته به مهاجرت گروه بی‌شماری از اهالی عمان به سمت هرموز و سیراف و بصره اشاره کرده است.^۱ «میلز» نیز بدون ذکر منبع، یکی از تابع حمله «محمدبن نور» به عمان را مهاجرت گستردۀ ثروتمندان و قدرتمندان شیوخ عمان دانسته و آوردۀ است که یکی از شیوخ عرب به نام سلیمان بن عبدالملک بن بهلاءسلیمی با همراهان و غلامانش به هرموز رفته و بعضی از ایشان نیز به شیراز و بسیاری به شرق آفریقا مهاجرت نمودند.^۲ اخبار مهاجرت به سمت هرموز طی این دوره در هیچ یک از منابع فارسی و عربی ذکر نشده است و نمی‌توان آن را با قطعیت پذیرفت. «استخری» پس از ذکر حمله «محمدبن نور» مهاجرت مردم را به سمت عمان داخلی در ناحیه «نزوه» ذکر کرده است.^۳

در بررسی تاریخ عمان در قرن چهارم هجری آنچه که بیش از همه جلب توجه می‌نماید، تشتبه و اختلاف در بخش داخلی و روتوق و آبادانی در بخش ساحلی به ویژه در «صحار» است. «ابن حوقل» شکوفایی و اعتبار اقتصادی بندر «صحار» را با آب و تاب بسیار بیان کرده است. او می‌نویسد: «تعداد بازرگانان و انواع تجارت آنجا را به سادگی نمی‌توان شمارش کرد و شهری آبادتر و پررفت و آمدتر از صحار در دریای فارس سراغ ندارم.»^۴ «استخری» بزرگترین شهر عمان را «صحار» دانسته و آن را شهری معمور و ثروتمند معرفی کرده است.^۵ «مقدسی» کامل‌ترین توصیف از این شهر را در نیمة قرن چهارم ارائه داده است:

بنا به شواهد موجود می‌توان جدایی کامل اقتصادی و سیاسی «صحار» را از دیگر بخش‌های عمان داخلی در قرن چهارم دریافت. بخش‌های داخلی عمان به شدت تحت تأثیر حملات «محمدبن نور» و پس از آن درگیری‌های قبیله‌ای قرار داشت. «استخری»

1. History of the Imams and Sayyids of Oman,p.XVI

2. The countries and tribes of the persian Gulf.p.83

۳. مسالک و ممالک، ص ۲۹

۴. در متن فارسی ابن حوقل نیامده است، اما «هولی» را از متن عربی که کامل است نقل کرده است.

۵. مسالک و ممالک، ص ۲۹

در یک جمله شرایط حاکم بر این ناحیه را این چنین بیان کرده است: «دزدی و راهزنی و حرب و مخاصمت، پیوسته در ایشان غالب و کس را مطاع و منقاد نمی شدند». ^۱ در این میان «صحار» و نواحی پیرامون آن یکی از درخشانترین دوران حیات اجتماعی خود را سپری می کرد. «ابن مجاور» آبادانی این منطقه را به دنبال ویرانی بندر «رسوت» در سواحل شرقی شبیه جزیره عربستان دانسته است. ^۲ «صحار» به عنوان رقیب مهم تجاری «سیراف»، مأمن و پناهگاه بسیار مناسبی برای بازرگانان محسوب می شد. «اوین» پیروزی نهایی در این رقابت اقتصادی را از آن «صحار» و بازرگانانش می داند. ^۳

جمعیت عمدۀ ساکن «صحار» را در این دوره، ایرانیان تشکیل می داده اند و به قول «مقدسی» فارس‌ها در آن اکثریت داشتند. ^۴ او افزوده است: «زبان مردم عمان تازی است مگر در صحار که در بازار به فارسی سخن می گویند». ^۵

این دوره، مصادف با غلبۀ آل بویه بر بغداد و تلاش ایشان برای تسلط بر آبراهه‌ای مهم منطقه بود. «معزالدوله» پس از استقرار در بغداد به فکر فتح عمان افتاد. در سال ۳۵۴ ه.ق. / ۹۶۵ م. یکی از فرماندهان خود را به نام «کردن نقیب» به عمان اعزام کرد. «نافع» امیر عمان که از غلامان «یوسف بن وجیه» بود موافقت کرد که تحت فرمان معزالدوله قرار گیرد و خطبه به نام او بخواند. ^۶ با خروج نیروهای دیلمی از عمان، قرامطه بر والی شوریده و آنچا را به تصرف خود درآوردند. به همین دلیل در سال ۳۵۵ ه.ق. / ۹۶۵ م. معزالدوله یک صد کشتی به همراهی سردار خود به عمان اعزام داشت. چون این سپاه به بندر سیراف رسید، «لشکر عضدالدوله» که از فارس برای یاری آنها فرستاده شده بودند... به آنها ملحق شدند. در نهم ذی الحجه وارد عمان شدند و بسیار کشتند که کشتار عظیمی بود؛ کشتی‌های عمان را آتش زندند که هشتاد و نه کشتی بود و به نام معزالدوله

۱. مسالک و ممالک، ص ۲۹. ۲. تاریخ مستبصر، ص ۲۸۷.

3. La ruine de Siraf et les routes du Golfe persique aux Xle et XIle siecles, Cahier de civilisation medievale, p.297

۴. الکامل، حوادث سال ۳۵۴

۵. همان مأخذ، ص ۱۳۶.

۶. احسن التقاسیم، ص ۱۳۱.

خطبه خوانده شد.»^۱

سکه‌های ضرب «عمان» مربوط به دوره آل بویه نشان از حاکمیت این سلسله بر امور اقتصادی آن منطقه دارد.^۲ «ابن بلخی» از «قاضی ابومحمد عبدالله فزاری» یاد کرده که توسط عضدالدوله به منصب قضاوت عمان منصوب شده بود.^۳ او همچنین مالیات عمان را صد و سی هزار دینار ذکر کرده است.^۴ بعد از مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲ هـ./ ۹۸۲ ق. «عمان» تحت اداره «شرف الدوله ابوالفوارس شیرزاد» درآمد و او کماکان «استاد هرمز» را در حکومت سابق خود برقرار و پایدار داشت.^۵ در سال ۳۷۴ هـ./ ۹۸۴ م. برادر شرف الدوله یعنی «صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان» در اندیشه تصرف عمان افتاده و «استاد هرمز» را به مال، فریفته و او علیه مخدوش شورش نموده، شرف الدوله به زودی لشکری به عمان فرستاد و «استاد هرمز» را دستگیر و عمان را تحت حکومت خود درآورد و تا سال فوت او ۳۷۹ هـ./ ۹۸۹ م. عمان مطیع شرف الدوله بود.

بعد از وفات «شرف الدوله»، «عمان» تحت نظارت و در قلمرو «صمصام الدوله» قرار داشت و بعد از او یعنی از سال ۳۸۸ هـ./ ۹۹۸ م. به بعد در قلمرو «ابونصر فیروز بهاءالدوله دیلمی» قرار گرفت. در ایام «بهاءالدوله» بعضی از سران خانواده‌های عرب عمان، معروف به «بنی مکرم» که از ظلم خوارج به تنگ آمده بودند، به بغداد مهاجرت کردند و از دیالمه استمداد جستند. دیالمه به ایشان کشتنی و لشکر دادند و «بنی مکرم» بر عمان مسلط شد و آن را به نام آل بویه تحت اداره خویش درآوردند. با مرگ «ابوالقاسم مکرم» بین فرزندانش اختلاف افتاد. فرمانده قشون او به نام «علی بن هطال منوجانی» بر اوضاع مسلط شد. خبر بیداد و ظلم او به «عمادالدوله» رسید، «عمادالدوله» یکی از دست نشاندگان خود در آن دیار را مأمور دفع «علی بن هطال» کرد. با اینکه این آشوب فرو نشست اما حوادثی باعث شد تا «عمادالدوله» شخصاً در سال ۴۳۱ هـ./ ۱۰۳۹ م.

۱. الکامل، حوادث سال ۳۵۵. ۲. دارالضربهای ایران اسلامی، ص ۳۲۷، تاریخ ایران کمبیریج، ص ۳۲۳

۳. فارستانه، ص ۲۷۸. ۴. همان مأخذ، ص ۴۰۱.

به عمان برود و زمام امور را به دست بگیرد و فرزندش «ابوالمنظفر» را حاکم عمان نماید.^۱ «ابوالمنظفر ابوکالیعجار» تا سال ۴۴۲ ه.ق. / ۱۰۵۰ م. بر عمان حکومت می‌کرد.^۲ شورش خوارج نواحی داخلی عمان بر «ابوالمنظفر» را «ابن اثیر» در ضمن حوادث سال ۴۴۲ ه.ق. / ۱۰۵۰ م. به تفصیل آورده است.^۳ براساس این روایت و همچنین اطلاعاتی که «ملز» در کتاب خود نقل کرده است،^۴ «شیخ راشد بن سعید» رهبر خوارج، حرکت خود را علیه دیلمان از «نزوهه» آغاز کرد و در نبرد نخستین شکست خورد. اما با کمک نیروهای خود مجدداً به لشکریان «ابوالمنظفر» یورش برد و نهایتاً توانست آنان را به سختی شکست دهد. او بسیاری از دیالمه را کشت و ابوالمنظفر را توقيف کرد و به کوه خانه‌ای شبیه مسجد که برای خود ساخته بود مستقر شد و خود را «راشد بالله» نامید. کشف الغمه تنها به ذکر امامت «راشد» اکتفا کرده رویدادهای این دوره را نقل نکرده است.^۵ در سال‌های پایان حاکمیت آن بویه (۴۴۵ ه.ق. / ۱۰۵۳ م) «ابونصر خسرو ملقب به ملک رحیم»، آخرین پادشاه آن بویه، که در سال ۴۴۰ ه.ق. / ۱۰۴۸ م. به جای عmad al-dawla نشسته بود، سپاهیان دیلمی را به سرداری «شهریارین نافیل» به عمان فرستاد و شهریار در این سال خوارج را به سختی شکست داد و خود بر «عمان» حکومت راند. چون سال بعد دیالمه به دست سلاجقه در ایران برافتادند، او به همان حال مستقل در عمان بر جای ماند با لشکرکشی «عmad al-dawla قاورد سلجوقی» والی کرمان به عمان، این منطقه تا سال ۵۳۶ ه.ق. / ۱۱۴۱ م. ضمیمه ممالک سلجوقیان کرمان بود.^۶

بررسی تاریخ تحولات «عمان» به ویژه در قرون اولیه اسلامی به ما نشان داد که «ایرانیان» در دو بخش سیاسی و اقتصادی این ناحیه مهم نقش بسیار عمده‌ای را بر عهده داشته‌اند و طی این دوره پرتلاطم توانستند بر بخش‌های ساحلی عمان، تفویق و برتری خود را به

۱. الکامل، حوادث سال ۴۳۱.

۲. تاریخ ایران، ص ۲۶۰.

۳. الکامل، حوادث سال ۴۴۲.

4. The countries and tribes of the persian Gulf,pp.125-7

6. The countries and tribes of the persian Gulf,p.127

5. کشف الغمه، ص ۷۰

اثبات برسانند و بنادر مهم این ناحیه را در اختیار بگیرند. به این ترتیب به کار بردن عنوان عمومی «عمان»، به ویژه در متون فارسی این دوره، بیشتر نمایانگر «سرزمین‌های ساحلی عمان» است که به عنوان نقاط استراتژیک در تجارت دریایی بین ایران و هند و چین محسوب می‌شده است و عنوان «عمان» در نزد مورخین عرب و به ویژه نویسندهای «اباضی» نمایانگر «عمان داخلی» است که مرکز آن در شهر «نزوه» قرار داشته است. عمان داخلی طی این دوره، شاهد جنگ‌های طولانی و مداوم بین قبایل مهاجر عرب بوده است.

استقرار ایرانیان در سه نقطه حساس تجاري سیراف، صحار و جدّه طی قرن چهارم و پنجم، اوج اقتدار عناصر ایرانی را در صحنۀ تجارت دریایی نشان می‌دهد و افول تقریباً همزمان این سه بندر استراتژیک، زنگ خطری را برای گردانندگان امور سیاسی و اقتصادی این مناطق به صدا درآورد و باعث شد تا گروه‌های عظیم انسانی جهت تداوم حیات اجتماعی خود، دست به مهاجرت بزنند و با انتخاب نقاط جدید، تلاش خود را در جهت تجدید قدرت اقتصادی تداوم بخشنده. مهاجرت «محمد درمکوه» بنیان‌گذار سلسله امراء هرموز طی نیمه دوم قرن پنجم هجری از جمله این جا به جایی‌ها بشمار می‌رود که از «صحار» و یا بهتر بگوییم از سواحل عمان به سمت بهترین نقطه ممکن در آن عصر، یعنی «هرموز» صورت پذیرفت. این مهاجرت را به عنوان جا به جایی عناصر ایرانی قدرتمند از «صحار» به «هرموز» تعبیر کرده و روایت «تیکشییرا» مبنی بر اصالت نزادی «محمد درمکوه» و ابستگی او به طبقات حاکمه «عمان» با توجه به حاکمیت چند صد ساله ایرانیان بر نواحی ساحلی عمان را می‌توان شاهدی بر ایرانی بودن «محمد درمکوه» دانست.

«محمد درمکوه» یکی از بازماندگان عناصر ایرانی حاکم بر بخش عمان ساحلی قرن پنجم بوده که به دلیل افول اقتصادی بندر «صحار» و رونق گرفتن کیش و منطقه هرموز به طرف سواحل شمالی خلیج فارس مهاجرت کرده است. تلاش او و همراهانش، بازگشت مسالمت آمیز و مجده به سرزمین اجدادی، جهت حفظ و تداوم حیات سیاسی و اقتصادی ایرانیان است. اگر «محمد درمکوه» را از نسل حاکمان و امراء «عمان» بدانیم، بایستی بیفزاییم که براساس آنچه رفت، حکومت و قدرت سیاسی پس از اسلام در عمان

تا زمان مهاجرت «محمد درمکوه» در دست ایرانیان بوده است و بنیانگذار سلسله ملوک هرموز از بازماندگان حکام ایرانی سواحل عمان پس از اسلام بوده که با توجه به افول اقتصادی «صحار» در نیمة دوم قرن پنجم هجری، ناگزیر به مهاجرت به سواحل ایران و پایه‌گذاری حکومتی گردید که در واقع دنباله حاکمیت ایرانیان بر سواحل عمان به شمار می‌رفت. مهاجرت او و یارانش در پی یک سلسله تحولات اقتصادی و سیاسی در صحنه دنیای اسلام در آن عصر روی داد. تحولاتی که در نیمة دوم قرن پنجم هجری باعث مهاجرت‌های بسیاری از گروه‌های انسانی به ویژه در دو سوی خلیج فارس گردید و جابه‌جایی قدرتی را به وجود آورد که باعث افول سیراف و سپس صحار و روتق گرفتن «کیش» و «قلهات» و بعدها «هرموز» شد.

كتابنامه

- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابوعبدالله محمد مقدسی، به کوشش علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۲
- ایرانشهر، یوزف مارکوارت، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳
- بیرم دارالاولیای لارستان، محمدباقر وثوقی، قم، همسایه، ۱۳۷۶
- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵
- تاریخ عمان، سرحان بن سعید الاذکوی، مطابع سجل العرب، ۱۹۸۰
- تاریخ مستبصر، ابن مجاور، صفة بلادالیمن و مکه و بعض الحجاز، تصحیح لوفگرین، لیدن، ۱۹۵۱
- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمد آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸
- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتوولد اشیولر، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- دریانوردی ایرانیان در خلیج فارس، توماس ریکس، مجله فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۸، تهران، ۱۳۵۱

- دارالضرب‌های ایران اسلامی، عبدالله عقیلی، تهران، موقوفه افشار، ۱۳۷۷
- دریانوری عرب، جرج حورانی، ترجمه محمد مقدم، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸
- دریای پارس و سرزمین‌های متصالح، هولی، ترجمه زنگنه، بوشهرشناسی، ۱۳۷۷
- سلسلة التواریخ، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۳۱
- صورة الأرض، ابن حوقل، ترجمه شعار، امیرکبیر، ۱۳۶۶
- عجایب هند، ناخدا بزرگ شهریار، ترجمه محمد ملک زاده، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸
- فتح البلدان، بلاذری، ترجمه آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۶
- فارس نامه ابن بلخی، ابن بلخی، تصحیح نیکلسون، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳
- فارس نامه ناصری، میرزا حسن حسینی، به کوشش دکتر رستگار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸
- کارنامه اردشیر بابکان، صادق هدایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲
- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، علمی، ۱۳۵۱
- کشف الغمہ، سرحان بن سعید الاذکری، مطابع سجل العرب، ۱۹۸۰
- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸
- مرrog الذهب، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰
- معجم البلدان، یاقوت حموی، نشر دار صادر، بیروت، بی تا
- مسالک و ممالک، ابن خرداد به، ترجمه سعید خاکرند، موسسه فرهنگی حتفا، تهران، ۱۳۷۱
- مسالک و ممالک، استخری، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸

26. Annals of Oman, Ross, Baptist Mission press, calcutta, 1794

27. A Record of the Budhist religion, Oxford, 1897

28. Chines and Arab trade in the 12th and 13th centuries, chau-Ju-kua, edited and translated by E. Hirth and W. Rokhil, Petersburg, 1911
29. History of the Imams and sayyids of Oman, Badger, Hakluyt society, 1871
30. The countries and tribes of the Persian Gulf, Miles, Frank Cassand, 1966
31. L'Element person sans Les textes nautiques, Ferrand, J.A. CCIV. 1924
32. La ruine de siratet les routes du Golfe Persique, Aubin, cahier de civilisation medievale, Paris, 1959

